



گزارشی از پشت صحنه فیلم
شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
بر تال جامع علوم انسانی
سیاره میمون ها

کتابخانه
کتابخانه

یک زمین بازی ایده آل برای تیم برتون

سیاره میمون ها
محصول: امریکا
کارگردان:
تیم برتون
بازیگران: مارک
والبرگ، تیم روت،
هلنا بونهام کارتر،
کریس کریستوفر
سون، بل زبامانی،
استلاورن، دیوید
وارنر، کاری -
هیرویوکی تاگاوا...
محل فیلمبرداری:
لوس آنجلس،
هاوایی، سیدنی
زمان اکران:
۲۲ اوت

این فیلم بنشینیم تا بتوانیم خودمان را در خصوص عنوان «بازسازی» و «دنباله‌سازی» متقاعد کنیم: «ابتدا بازخوانی کامل داستان صورت گرفت.» زانوک که ۳۳ سال پیش به فیلمنامه اولیه نیز چراغ سبز نشان داده بود در ادامه می‌گوید:

«وقتی از من می‌پرسند چه کسی نقش چارلتون هستون را ایفا می‌کند، در پاسخ می‌گویم: هیچ‌کس! ما چرا در فضایی مشابه فیلم اول اتفاق می‌افتد، فضایی که میمون‌ها حاکم مطلق آن هستند؛ اما این تنها نقطه مشترک این فیلم با فیلم شافرنر است. چند سالی بود که کمپانی فاکس به دنبال راه‌اندازی این پروژه بود، و این پروژه از زیردست حدود ۱۰ فیلمنامه‌نویس رد شده است. کسانی چون شوارزنگر، اولیور استون و جیمز کامرون نسبت به آن ابراز علاقه کرده بودند؛ تا روزی که در هفته‌نامه ویرایتی خواندم که تیم برتون برای ساختن آن انتخاب شده است. در این مقاله مشخصاً به نام تهیه‌کننده اشاره نشده بود. حتی جرأت نکردم برای ارائه خدماتم به آنها تلفن کنم. چند روز بعد خود کمپانی فاکس این کار را به من پیشنهاد کرد.»

اولین نکته جالب این فیلم حضور چارلتون هستون در هیأت یک شامپانزه است. این بازیگر که بنابر خواسته خودش در این پروژه (آسرار سیاره میمون‌ها) کشته شده و از صحنه خارج شده بود، اکنون در نقش پدر تیم روت ظاهر می‌شود، البته پیش از این که یک‌بار دیگر دار فانی را وداع گوید... و اما راجع به معادله برتون و سیاره میمون‌ها؛ تهیه‌کننده پس از برشمردن صفات نه چندان دور از ذهنی چون «خلاق»، «بسیار پرکار»، «برانرژی» درباره این کارگردان، با اشاره به موضوع مدیریت می‌گوید: «یک کارگردان خوب می‌داند که چگونه با مشکلات و تنگناهای مالی کنار بیاید.» بدین ترتیب این سینماگر مجبور شد تا به دلیل کمبود تجهیزات و امکانات از فیلمبرداری در جاهای چشم‌نواز و تنها به چند برداشت گروه دوم فیلمبرداری در این ناحیه، در پایان کار اکتفا کند.

اما تیم دست طلایی می‌داند که چطور امضای خود را پای اثر ثبت کند؛ استوری بوردهای صحنه‌های اکشن، و محتویات داخل صحنه از جمله جوشن‌ها، زره‌ها و اکسسوارها، همگی نمایانگر این امر هستند. دلیل دیگری که می‌توان برای اثبات این مدعا مطرح کرد، حک موتیف‌های حلزونی شکل روی کلاه‌خودها، دیوارها و بیرق‌هاست که یادآور «نوتل عجیب افای جک» هستند. همان‌طور که رالف وینتر، تهیه‌کننده اجرایی فیلم می‌گوید با برتونیزه کردن فیلم می‌توان مخاطب بیشتری را به سینماها کشاند. کاملاً روشن است برتون قرارداد ساخت فیلمی را امضا کرده است که تماشای آن برای کودکان زیر ۱۳ سال ممنوع خواهد بود. زانوک تأکید می‌کند که این سینماگر سبکی عجیب و منحصر به فرد دارد ولی به خاطر هدف مقدس‌هالیوود که همانا سرگرم کردن مخاطبین است، حال و هوای طنز باید بر فضای سیاه‌فیلم غلبه کند. برای اینکه بیشتر از جزئیات سردرپیوریم برتون را در حالی که پشت مونیتری نشسته است، بین دو برداشت به دام می‌اندازیم: «میمون‌ها خیلی سریع هستند باید حرکت آنها را دنبال کنم... نقاط مشترکی بین مخلوق‌های برتون وجود دارد! از ادوارد دست‌چینی گرفته تا پنگون! با این تفاوت که این بار میمون‌ها برانسان مسلطند: «برای من موضوع، ساختن فیلمی از سری فیلم‌های «B-Movie» یا دنباله‌سازی نبود. برای همین فیلم قدیمی سیاره میمون‌ها را خیلی دوست دارم. بیش از اینکه

تیم برتون تابستان امسال با یک فانتزی سینمایی دیگر خبرساز خواهد بود. او مشغول بازسازی فیلم کلاسیک سیاره میمون‌هاست. از پشت صحنه این فیلم، مجله Cine Live گزارشی درج کرده که در اینجا می‌خوانید.

روز ۲۱ دسامبر، روزی متفاوت در لوس‌آنجلس است. با مشاهده چهره نه‌چندان خوشایند سگ‌های نگهبان در محل ورودی استودیوهای سونی می‌توان عظمت رویدادی را که در پس‌دیوارهای این استودیو به‌وقوع می‌پیوندد حدس زد. نگهبان که مجوز عبور روی سینه دارد با آرامش کامل قدم می‌زند. چهره او از این امتیاز غرق در غرور است. از ساختمان شماره ۳۰ صدای هولناکی به گوش می‌رسد. حدود ده نفر با تنی پوشیده از موهای بلند پیرامون ماشین قهوه گرد آمده‌اند و با خوشحالی پرحرفی می‌کنند. تعداد زیادی آدم شامپانزه‌نما در حالی که سروگردنشان را مرتب تکان می‌دهند و با انگشتان پرمویشان به دیگران اشاره می‌کنند در پلاتو به این سو و آن سو می‌روند. فضای هزلیان‌آلود عجیبی بر پلاتو حکمفرماست. در چنین محیطی انگار سلسله اعصاب آدم از کار می‌افتد. و امکان بروز هیچ واکنشی باقی نمی‌ماند. خبرنگار آمریکایی زن حاضر در پلاتو که معلوم است همه‌چیز برایش مضمّن‌کننده به نظر می‌رسد، از ورودی بازیگران به سرعت داخل می‌شود.

در قلب استودیویی به وسعت یک زمین فوتبال تمدنی ممنوع به نام شهر میمون‌ها برپا شده است. در امتداد یک جاده خاکی پرپیچ و خم تا چشم کار می‌کند سازه‌هایی به بلندی کینگ کونگ دیده می‌شود. این سازه‌ها که در فضای سبزی شبیه جنگل‌های آمازون فرورفته‌اند و از طریق راه‌پله‌ها و راهروهای پیچ در پیچ به یکدیگر متصلند شبیه خانه‌های غارنشینان هستند. این دکور حاصل تلاش ریک هنریش است که قبلاً برای طراحی صحنه فیلم اسلیپی هالو موفق به دریافت اسکاری شده بود. در مرتفع‌ترین نقطه این دکور که دوپست جفت چشم سیاه به آن نظر دوخته‌اند شاه‌نشینی وجود دارد که چند قفس را تحت کنترل خود دارد. مهمانان آنی این قفس‌ها کسانی نیستند که تصور می‌رود. زندانی به شکل یک کالسکه که ۶ سگ آن را می‌کشند زیر فشار تازیانه یک سیاه‌پوست و فریادهای بجه شامپانزه‌ها، به رغم سرکوفت‌های «آری» (هلنا بونهام کارتر) - نوعی بریزیت باردوی میمون‌نما - به سختی پیش می‌رود. در داخل قفس، یک گروه آدم مثل یک توده لباس چرک روی هم تلنبار شده‌اند. مارک والبرگ با چهره‌ای غرق در گل و خون و عضلاتی که زیر پیراهن پاره‌پاره‌اش در حال خونریزی هستند با مردانگی خاصی سختی‌ها را تحمل می‌کند. چند روزی است که کاپیتان لئو دویدسون بدشاشی می‌آورد؛ اندکی پس از رهایی از فاجعه سقوط سفینه‌اش در سیاره‌ای ناشناخته، گوریل سربازی به نام «آثار» (مایکل دالک) دانکن، مرد قوی‌هیكل فیلم دالان سبز) که تحت فرماندهی «ناد» (تیم روت)، شخصیت بد داستان، در رأس تعداد زیادی گوریل پشمالو قرار دارد، او را تعقیب می‌کند.

بازسازی ممنوع

تصور می‌کنید همه‌چیز را درباره این بازسازی می‌دانید؟ اما وجه تشابه ناچیزی بین این اثر تیم برتون و سیاره میمون‌هایی که چارلتون هستون در سال ۱۹۶۸ در آن ایفای نقش کرد وجود دارد. تنها کافی است پای صحبت ریچاردی. زانوک، تهیه‌کننده



تیم برنون:
«توجیح می‌دهم
فیلم‌هایی بسازم
که شبیه افسانه
هستند و حداکثر
تخیل در آنها بکار
گرفته می‌شود.
زیرا در این مواد،
پیش از آغاز
فیلمبرداری
نمی‌توان میزان
تأثیر آن را
پیش‌بینی کرد.
مهمترین مسأله
این است که بازی
بازیگران بر گریم
توفیق می‌یابد و
فکر می‌کنم کاملاً
برجسته به نظر
می‌رسد. برای خود
من بیشتر بازی
بازیگران
تکان‌دهنده است
تا ماسک‌های وهم
آلودشان.»

معجزه گریم

به پلاتویی وارد می‌شویم که در آن حیوانات (!) آزادانه گردش می‌کنند ولی برای بازدیدکنندگان محدودیت‌های ویژه‌ای وجود دارد! تا گریمور پشتش را می‌کند فرصت را غنیمت می‌شماریم و شروع به لمس پشم‌های این انسان‌های حیوان‌نما، اندازه‌گیری عرض شانه‌هایشان و غلغلک دادن سوراخ‌های بینی‌شان می‌کنیم. در این جماعت هم، نظام طبقه‌بندی خاصی به چشم می‌خورد؛ شامپانزه‌ها در رأس قدرتند، گوریل‌ها با سوراخ دماغ‌های درشت ردهٔ نظامیان را تشکیل می‌دهند و اوران گوتان‌ها با پشم‌های بلند و زمخت برده‌داری می‌کنند. همه اینها حاصل دسترنج گریمور نابغه ریک بیکر است که در کارش واقع‌گرایی را به کمال می‌رساند (کمپانی فاکس بیکرارابه استان وینستون، دیگر پادشاه گریم به‌خصوص در رشته حیوانات.

به دنبال تقلید از سبک شافتز باشم می‌خواستم مایه اصلی آن را بگیرم، شکل جدیدی به آن بدهم و همه‌چیز را دوباره خلق کنم. عاشق معکوس کردن نقش‌ها هستم، میمون‌ها به نژاد برتر تبدیل می‌شوند و انسان به خدمت آنها درمی‌آید.»
ظاهراً این سینماگر مملو از رویاهای کودکانه، زمین بازی ایده‌آل خود را یافته است؛ لابراتواری برای این نابغه که در هیأت کوسینوس دانشمند به انجام آزمایشات گوناگون بپردازد:
«توجیح می‌دهم فیلم‌هایی بسازم که شبیه افسانه هستند و حداکثر تخیل در آنها بکار گرفته می‌شود. زیرا در این موارد، پیش از آغاز فیلمبرداری نمی‌توان میزان تأثیر آن را پیش‌بینی کرد. مهمترین مسأله این است که بازی بازیگران بر گریم توفیق می‌یابد و فکر می‌کنم کاملاً برجسته به نظر می‌رسد. برای خود من بیشتر بازی بازیگران تکان‌دهنده است تا ماسک‌های وهم آلودشان.»

ترجیح داد)

مهیبی جان سالم به در برده‌ام! اما فرصت طلایی است، وقتی بازیگر هستی از هر غرور بی‌جایی رها می‌شوی و یاد می‌گیری که تنها به گزینه‌ها اعتماد کنی. به خصوص وقتی با کارگردانی چون تیم روبرو هستی که به راحتی به تو می‌گوید: «تراحت نشو، برای ایفای نقش یک شامپانزه تو اولین کسی بودی که به فکرم رسیدی...»

مدرسه میمون‌ها

برای موفقیت‌آمیز بودن کار، بازیگران باید روی نیمکت‌های مدرسه ویژه‌ای به نام مدرسه میمون‌ها بنشینند و دوره یک ماهه آموزشی را بگذرانند. معلم ژیمناستیک آکروپاتیک آنها، تری نوتاری، کارمند سابق سیرک معروف دوسولی است. او در حد فاصل بین دو برداشت به سرعت جلو می‌آید تا اشتباهات حرکتی شامپانزه‌ها را تذکر دهد... درست مثل بازی بسکتبال است، زمانی پاس می‌دهند و زمانی توپ با یک ضربه از سید عبور می‌کند، البته تیم برتون به هر چیزی فاهقه می‌خندد. تری درباره کارش می‌گوید:

«خیلی دشوار است، به خصوص برای بازیگران کم سن و

سال. تنها راه حل، آموزش از طریق بازی است، همان کاری که کریستوف لامبرت برای آموزش شامپانزه‌های فیلم Grey stoke کرد. از نظر فنی باید اجازه دهیم تا آنها به یک آرامش درونی برسند، روی نقطه واحدی تمرکز کنند و تنفسشان را تنظیم کنند.» برنامه تری واقعاً دشوار است و مارک والبرگ از هر فرصتی برای گریز از آن استفاده می‌کند: «برای اینکه فرصت کار کردن با تیم برتون را داشته باشم، هر فیلمنامه‌ای را می‌پذیرم. ابتدا نگران بودم که تحت این گریم سنگین فرار می‌گیرم، اما خیلی شانس آوردم!... تیم برتون مهربان‌ترین، بامزه‌ترین و باهوش‌ترین کارگردان دنیاست، او بهترین است.» در هر صورت آنها خیلی خوب با هم کنار می‌آیند.

در حال حاضر نیمی از کار فیلمبرداری که قرار است هفتاد روز به طول انجامد سپری شده، اولین سکانس در ریاضه پاول گرفته شده و نبردهایی در صحرایی که با لوس آنجلس ۲ ساعت فاصله دارد گرفته خواهد شد. ساعت ۲۱ است و بالاخره توپ از سید عبور می‌کند، برتون کف می‌زند. خانمی که در نقطه مرتفعی نشسته غرق در شادی و شغف است، این خانم کسی نیست جز مادر برتون! مارک والبرگ در حالی که رفتن سایرین را تماشا می‌کند در اندیشه است، هلنا بونهام کارتر در حالی که سعی دارد بخندد بدتر احم می‌کند. مناسبانه فرصت نمی‌شود تا با فیلیپ روسلو، مدیر فیلمبرداری پروژه ملاقاتی داشته باشیم، فرانسوی که ۳ سال است به آمریکا مهاجرت کرده است.

میمون‌ها و گوریل‌های پشمالو کم‌کم پلاتو را ترک می‌کنند و یکی از آنها به نشانه خداحافظی برای ما دست تکان می‌دهد!

بیکر با داشتن ۵ اسکار این رشته (که یکی از آنها برای فیلم ادود است) تا به حال بیشتر در فیلم‌هایی مشارکت داشته که به حیوانات مربوط بوده‌اند (Stoke Grey، گوریل‌ها در مه، دوستم جو...). بدین ترتیب بیکر یکی از مجانبین و در عین حال یکی از بزرگترین و معتبرترین مراجع این رشته از گریم است. او در این پروژه، بودجه نه چندان قابل توجهی به گریم اختصاص داده شده، ثانیاً تنگنای زمانی وجود دارد. او مجبور است کاری را که پیش‌بینی می‌شود در عرض یک سال انجام شود طی شش ماه به پایان رساند و تمام مراحل آفرینش، الگوسازی، آزمایش و ساخت نهایی را پشت سرگذارد (البته روی خودش هم باید کار کند چون حضور کوتاهی در فیلم خواهد داشت). اما نمی‌تواند از اشاره به فیلم کلاسیک شافتر پرهیز کند: «یادم می‌آید وقتی نوجوانی بیشتر نبودم، فیلم ۲۰۰۱: ادیسه فضایی و سیاره میمون‌ها را در یک هفته دیدم. نمی‌فهمیدم چرا در فیلم اول لب‌های میمون‌ها تکان می‌خورند و دندان‌هایشان پدیدار می‌شوند ولی در فیلم دوم نه! در آن زمان این فیلم‌ها بسیار تأثیرگذار بودند. اما شکل همه انواع میمون‌ها از الگوی واحدی تبعیت می‌کرد در صورتی که شامپانزه‌ها،

گوریل‌ها و اوران گوتان‌ها هر کدام ویژگیهای منحصر به فرد خودشان را دارند.»

بیکر در این پروژه سه نوع گریم را اجرا می‌کند: درجه سوم، یعنی سبک‌ترینشان برای سیاهی لشرها، درجه دوم که ۲ ساعت کار می‌برد و کاملاً سر را می‌پوشاند (لوله‌ای برای تنفس در آن تعبیه شده است) و بالاخره درجه اول که شاهرگ‌ها را منقبض می‌کند و به ستارگان فیلم اختصاص دارد و به گفته خود ریک بیکر ویتترین واقعی فیلم به حساب می‌آید. گریم درجه یک چهار ساعت کار طاقت‌فرسا می‌برد (معمولاً ساعت ۲/۳۰ یا مادام شبیور بیدارباش نواخته می‌شود)، دقیقاً قالب سر بازیگر است و جز «بریدن» راهی برای حرکت دادن آن وجود ندارد.

امروز در پلاتوی سیاره میمون‌ها

گریم درجه یک روی هلنا بونهام کارتر اجرا می‌شود. این رقیب سرسخت کیت وینسلت که مرتباً می‌گوید: «مواظب باشید! صورتم خیلی زود ورم می‌کند.» چنان در این فیلم دچار استخاله شده که می‌توان لقب انسان گرگ نمای شهر لندن را به او داد. هنگام گفتگو با هلنا با پاهای پشم‌آلو - دو برابر اندازه طبیعی پاهای این دوشیزه - صورتی به شدت گریم شده و پوزه‌ای لرزان، صرف‌نظر از لهجه بسیار انگلیسی‌اش، بسیار دشوار است باور کنیم با چیزی به جز یک میمون دانشمند مواجه هستیم؛ به خصوص وقتی صداهای عجیبی از خود درمی‌آورد: «بیک باز این کار را در خیابان کردم، البته هیچ‌کس کوچکترین واکنشی نشان نداد... باید بگویم که کاملاً فراموش کرده بودم که آن شب، شب هالووین است.» هلنا در ادامه می‌گوید: «وقتی برای اولین بار با این گریم خودم را در آینه دیدم به خودم گفتم: وقتی پیر بشوی این شکلی خواهی شد. واقعاً دهشتناک بود. احساس می‌کردم از ساحت آتش سوزی

هلنا بونهام کارتر: «وقتی پیر بشوی این شکلی خواهی شد. واقعاً دهشتناک بود. احساس می‌کردم از ساحت آتش سوزی آتش سوزی مهیبی جان سالم به در برده‌ام! اما فرصت طلایی است، وقتی بازیگر هستی از هر غرور بی‌جایی رها می‌شوی و یاد می‌گیری که تنها به گزینه‌ها اعتماد کنی. به خصوص وقتی با کارگردانی چون تیم روبرو هستی که به راحتی به تو می‌گوید: «تراحت نشو، برای ایفای نقش یک شامپانزه تو اولین کسی بودی که به فکرم رسیدی...»

